



تجلی

صورت و معنی

در شعر

خواجهوی کرمانی

○ دکتر سید محمد دامادی

قسمت اول



الف، اجمالاً سرگذشت احوال و آثار
خواجهوی کرمانی

کمال الدین ابوالعطا محمود بن علی بن محمود کرمانی ملقب به «نخلیند شعراء» و متخلص به خواجه [مصنّف خواجه و «واره» در معنی تحبیب] متولد به سال ۶۷۹ و در گذشته در شیراز ۷۵۲ هـ ق، کسب فضایل و آداب را در زادگاه خود آغاز کرده آن گاه به سفرهای طولانی به حجاز و شام و بیت المقدس و عراق عجم و عراق عرب و مصر و فارس و بعضی از بنادر خلیج فارس پرداخت و قسمت عمده عمر پربار خود را در تبریز - شهر دلانگیز و کوی دلستان جلال الدین محمد، گذراند، وی عصر اهلخانی را درک کرد و با ابوسعید بهادر (۷۱۶ - ۷۳۶ هـ ق) همروزگار بود.

چند گاه با نیز در بنیاد گذرانید و از این سفرها توشه های دانش و بینش اندوخت. در عالم تصوف دست ارادت به شیخ علاءالدوله سنائی - از کبار مشایخ و از شاعران و نویسندگان قرون هشتم و هشتم هجری - داد و به شیخ امین الدین محمد بلیانی کازرونی - از مشایخ و عارفان مشهور قرن هشتم هجری، مقلوب به «طاووس المرغاب» که حافظ در قطعاتی معروف او را ستوده و او را «بقیة ابدال» نامیده استنادت و سرسپردگی داشته است.

خواجه در اصول عقاید شافعی و با شیئی تمیزی و مسلمانی خالص عقیده و صحیح الاعتقاد و صاحب ایمانی نیرومند و به دور از جمود و تمصب و یکنواختی بوده است. او در ستایش ائمه اطهار،

نصایح فراوان سروده و شرح مسافرت خود به «حج» را در رساله های به نام «سائتالباویة مندوج ساخته است»

خواجه در قرن غزلی باز موطن خود - کرمان - شکایت و آرزوی مهاجرت دارد و می گوید:

غزم آنروز که از حقیقت کرمان بروم

دل و جان داده ز دست از بی جانان بروم -

اگرم دور مخالف به عراق اندازد

من به پهلوی پیش تا به سیاحت بروم

صبر خواجه گرم از گنج نصیحت

رخت برنهدم و زین منزلت بران بروم

و ظاهراً همین غزل خواجه را الهام بخش حافظ می بزد بوده است که غزل معروف خود را در اشتیاق بازگشت به زادگاه و موطن خود - شیراز - سروده است. اما خواجه در طنز منظومهای دیگر از زادگاه

خود - کرمان - با اشتیاق و بهر تمام نام سرسپرد و آرامش خاطر و سکون روح خویش را ناشی از طبیعت و آب و هوا و خاک و آداب کرمان دانسته و حبالوطن و شوق بازگشت به کرمان را چنین بیان داشته است:

خوشا یاد هیرتسیم سحر
که بر خاک کرمانش باشد گنبر
مردا حال آن مرغ دستنارای
که دارد در آن بوم ماوا و جای
ز من تا چه آمد که چرخ بلند
از آن خاک پاکم به غربت نکند
به پلهاد بفر چه سازم وطن
که ناید بجزه جلد در چشم من

خواجهی کرمانی را می‌توان در شعاری شاعران شکیلی به شمار آورد. توانایی طبع و کثرت اشعار او در انواع مهم شعرها از قصیده و غزل و مثنوی و ترجیعها و قطعه‌ها و رباعی و نیز در اغراض گوناگون شعری است. از قبیل مدح، وصف، عشق، عرفان و اخلاق در غرض دقت و شباهت مطالعه و دارای اهمیت است و لطف تخیل و ذوق تنوع و دوری از ابطال و شوق به ابتکار، به انواع گوناگون شعر او جلوه‌ای خاص بخشیده است. دیوان او در بردارنده دو مجموعه غزل به تاسهای صنایع الکمال و صنایع الجمال است. این اشعار یا سرتا یا عاشقانه و یا سرتاسر عارفانه است و علاوه بر تشبیهات بدیع و استعارات ملیح و تعبیرات لطیف شاعرانه، لطافت و شیوایی غزلهای سعدی را فریاد می‌آورد و بسیاری از مضامین و حتی کلمات سعدی در اشعار او دیده می‌شود:

سعدی سروده است:

آه سعدی اثر کند هر کوه

نکند هر تو سنگدل اثری

و خواجه گفته است:

خون شد ز اشک ما دل سنگین کوه‌سار
و آن سست مهر بر دلی سحتی اثر نکرد
سعدی سروده است:

دگر به روی چشم دیده برنماید

خلیل من همه پنهان آوری بشکست

و خواجه فرموده است:

دل به جگه مردت پیش از این، لیکن
خلیل من همه پنهان آوری بشکست

خواجه که در ایام زندگانی صدرنشین و محبوب و مورد احترام بوده است، قسمتی از تصایف خود را در مدح آسرای عصر سروده و قسمت دیگر از چکامه‌هایش عرفانی و شعری شرب و انگار عارفانه اوست. در غزل سرایی به طرزی شیوا، مقلد سنایی، عطار، مولوی و سعدی است. علاوه بر دیوان، خمسه‌ای به تقلید از نظامی و یک منظومه حماسی به پیروی از شاهنامه فردوسی سروده است:

۱- همای و همایون در بحر متقارب و در ۲۲۰۷ بیت مثنوی عاشقانه‌ای است که خواجه آن را در سال ۷۴۲ به پامان برده و در آن سلطان ابوسعید بهادر و وزیر او «غیاث‌الدین محمد» را ستوده است. از این داستان، پیش از خواجه اثری در دست نیست و آشکاره که آنها ساخته و ابتکار قریحه خواجه است، یا آنکه ریشه قدیم‌تری داشته است.

۲- گل و نودوز در بحر هزج مصلحی محذوف و یا مقصور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در سال ۷۴۲ و به نام «تاج‌الدین احمد عراقی» در ۵۳۰۲ بیت سروده شده است.

۳- روضات‌التواذ مثنوی عارفانه‌ای است در بحر سرح و به پیروی از سخن‌الاسرار نظامی که در ابیاتی اندکی افزون بر دو هزار در سال ۷۴۳ به نام شمس‌الدین محمود صابین - وزیر شیخ ابواسحاق اینجو - سروده شده است.

۴- کمال نامه مثنوی عارفانه‌ای است که آن را در سال ۷۴۴ بر وزن سیر‌العجباد سنایی و هفت یکی نظامی و به نام شاه شیخ ابواسحاق اینجو ساخته و شامل ۱۸۴۹ بیت است.

۵- گوهر نده در تصوف و اخلاق که بر وزن خسرو و شیرین نظامی در سال ۷۴۶ و در ۱۰۲۲ بیت آن را به نام امیر مبارز‌الدین محمد مظفری و وزیر او به نام «به‌الله‌الدین محمود» ساخته است.

خواجه همچنین منظومه حماسی و عاشقانه دیگری به نام «سام نده» در بحر متقارب مثنوی مقصور و به تقلید از شاهنامه فردوسی در ۱۲۵۰۰ بیت درباره سرگذشت سام نریمان و عشقها و جنگها و ماجراهای او سروده است. بنابر روایت دولتشاه،

خواجه شاشی قالی برده و مظفر هروی گفته است: باز قشاک کرمان (مخواجه) بری سخن هری می‌آید. ترجیحات دیوانه‌ی خواجه قابل تأمل و در خور استخراجه طبعه‌بندی است:

کفر و مین پیکان شتر خواجه که در لوح بیان

کانی را برتر از رعیه‌های باخیم

دیوان / ۳۳۰

قاضی اگر از می شکید بود عیب

خون چگر جام، به از مال پیمان

دیوان / ۳۷۹

ب، تجلی صورت و معنی در اشعار
خواجهی کرمانی

اساسی این تحقیق و بررسی مبتنی است بر استقصاء بلیغ و استقراء دقیق و تتبع وسیع در دیوان خواجه، که به منظور شناخت و دریافت اشاراتی که این شاعر گرامتایی به مباحث عالی حکمت الهی و بیان دقیق عرفانی دارد صورت گرفته است. از این رو پس از نقل مواد به تحلیل و جمع‌بندی مابیل فلسفی و عرفانی آن خواهیم پرداخت. اما برای روشن شدن موضوع پیش از ورود به مباحث اصلی می‌باید به ماهیه صورت پرستی و صورت پرستان و پیروان بر لزومی اعتقاد و ایجاد توازن و سیر از صورت به معنی اشارتی کیم

صورت پرستی و صورت پرستان

أوحی‌الدین حاصلین ابن‌الفخر کرمانی [در گذشته در ۶۳۵ هـ ق در حدود هفتاد و شش سالگی] که در عصر خویش، خاصه در نواحی شمالی غربی ایران و بلاد روم و عراق، شهرت بسیار داشته و عطای از طبقات مختلف به وی ارادت می‌ورزیدند، از پایندگی برهروای جمالپرستی بوده و در سماع با شاهان می‌رقصید. [گمان می‌رود که لفظ مشاهده از «حیث» به معنی زیباروی در مصطلحات صوفیان از این عقیده سرچشمه گرفته است که زیبا رویان، گواه یا دلیل جمالی حق تعالی فرض شلطانند]. نمونه رفتار او را در مناقب أوحی‌الدین کرمانی (مصنوع ۴۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۲ به بعد) می‌توان ملاحظه کرد. وی در ضمن روایاتی که در بیان مشاهده و «معنی و صورت» سروده است، رفتار

خوش را چنین ترجمه می کند:
زان می نگرم به چشم هر صورت
کز عالم معنی است اثر هر صورت
این عالم صورت است و ما هر ضروری
معنی توان دید مگر در صورت

و به ظاهر به همین جهت برخی از معاصرانش وی را «ایاحتی» و «مبتدع» می خوانند و خود نیز بیان اشارت دارد قریب که ایاحتی به من مریدند بر روش و سیاق خویش می خوانند صروفه و «پهنده» و «مبلی» از زنده شوند و الله که ایاحتی مرا پستند

جمال پرستی، در تصوف رشته کهن دارد و برخی از صوفیان بر این باور بودند که پرستی جمال و زیبایی، موجب تلطیف احساس و طرافت روح می گردد و سرانجام به تهلیف اخلاق و کمالی انسانیت می انجامد و گاه آن را ظهور حق و یا حلرلی وی به تعریف جمال در صورت چمبیل می دانسته اند، رهبر و سردهسته این گروه «ابرحلمان دمشقی» است که در اصل ایرانی زاد و از مردم فارس بوده و پیروانش را «حکمانیه» می خوانند و چون عقیده خود را در دمشق اظهار کرده است به «دمشقی» شهرت یافته است.

حکمایان مردمی خوش مشرب و پادوق بودند و به پیروی از پیغمبر خود، هر چه زیبارویی را می دیدند، پی رویوش و ملاحظه و آشکارا پیش وی به خاک می افتادند و سجده می کردند. هر چند صاحب کشف المحجوب - علی بن عثمان هجویری - ابرحلمان را از این عقیده میرزا می داند.

«ابرنصر سراج» از «ابرحلمان» که در قرن سوم سرشته است، به نام «ابرحلمان صوفی» یاد می کند. پیروان وی تا اوایل قرن پنجم وجود داشته اند و عین القادر بغدادی [در گذشته در ۲۲۹ هـ ق] با یکی از آنها دیدار و مواجهه داشته است. [الذبیح، ص ۲۸۹، الفرق بین الفرق، صص ۲۴۵، ۲۱۵، کشف المحجوب، ص ۲۲۴]

احمد فرزالی (متوفی ۲۲۰ هـ ق) و عین النضات بیانجی هملانی از اهل علم صوفیان [مقتول ۵۲۵ هـ ق] و ابرحلمان کرمانی مذکور [در گذشته ۶۲۵ هـ ق] و علی

حریری [در گذشته ۶۲۵ هـ ق] و فخرالدین ابراهیم عراقی هملانی [در گذشته ۶۸۸ هـ ق] هم بر این باور بودند که پرستی جمال، وسیله ای است که می تواند احساس را لطیف و اخلاق را معتدل و ظرف سازد؛ چنان که موسیقی و سماع نیز به عقیده بعضی از مشایخ [ابوسیدان، صص ۶۲ تا ۶۹] همین تأثیر را داراست و این هر دو می توانند دل را پاک و روشن و مستعد کشف و رسیدن به حقایق حقیقت و مجرد سازند. این نظر در نزد گروهی از صوفیان جنبه شهبانی داشت و برای تلمذی و عرافت و ظرف کردن احساس، که یکی از پایه های تربیت صحیح انسانی است، به کار می رفت.

عزیر جمال پرستان این است که جمال حقیقت و کمال معنی را در صورت می نگرند. به باور آنها حقیقت را بیرون از مظاهر، و معنی را جز در صورت صورت توان دید و عشق بر جمال حقیقت، عین عشق به حق است، و جمال پرستی از خدا پرستی جدا نیست، و عشق و مهر و حب، صفت حق و لطیفه انسانیت و میزان سلامت عقل و حسن و وسیله تهلیف اخلاق و تصفیه باطن است که روح را لطیف و قلب را صافی و مستعد کشف و حصول معرفت می سازد. عشق - خواه حقیقی و با مجازی - سرانجام آدمی را به سری کمال می کشاند و خاصیت عشق آن است که جمیع آرزوها و آمال انسانی را به یک آرزو و منظور تبدیل می کند و فقط محروب و معشوق را قیده دل عاشق می سازد و آیین دو قلبگی و شرک را از بین برمی افکند و خود نوعی توحید و یکتا پرستی است از این رو گفته اند:

قیده عشق یکی یابد و پس
باشد آیین دوری و حرس

عشق - خواه بر صورت، یا بر معنی - در واقع کیمیای تبدیل کثرت به وحدت و آتشی است که بنیاد دوی و شرک و تفرقه را یکباره می سوزاند و این حالت، عاشق را از هواپرستی و کامجویی رهایی می بخشد و کمالی نفسانی و تبدیل اوصاف اخلاقی که خابیت خدا پرستی نیز هست، از رهگذر عشق حاصل می شود، و در این حالت، مجازاً عین حقیقت می شود؛ چنان است که

گفته اند: العجاز قطرة الحقیقة.

با وجود این اوصاف، شمس الدین تبریزی و جلال الدین محمد مولوی، صورت پرستی را به گونه ای که در طریقه جمال پرستان است، نپسندیدند و عشق به کمال و مرد کامل را که عین عشق به خلاصت، اصل و پایه طریقه خود قرار دادند [مثنوی ج ۲، ب ۷۰۰ به بعد، طبع نیکلسون] و از این رهگذر است که بنا به روایت افلاکی، وقتی شمس تبریزی به بغداد رسید، «خلعت شیخ اوحمدالدین کرمانی را آن چاهنگاه دریافت، پرسید که در چیست؟ گفت: ماه را در آب نشست می بینم، فرمود: اگر در گردن نعل ننداری چرا بر آسمانش نمی بینم؟ [افلاکی، مناقب، ص ۶۱۶، طبع انقوه]

«جلال الدین صحفه را نیز در حق واحد سخن بسیار حکیمانه است؛

«روزی در بندگی مولانا، حکایت شیخ اوحمدالدین کرمانی می کردند که مردی شاهد باز بود اما پاکباز بود و چیزی نمی کرد، فرمود: کاشکی کردی و گنشش» و همچنان گفته است: «شیخ اوحمدالدین در عالم، میراث بد گذاشت.» [افلاکی، مناقب صص ۲۲۹ و ۲۴۰] اعتقاد جلال الدین محمد آن است که عشق، که شدیدترین مراتب علقه و دل بستگی است، به امید دوام و بقای وجود است. افزون بر آنکه خاصیت عشق آن است که عاشق هرگز فانی معشوق را به دل خطور نمی دهد و هیبت و مولیت عشق، راه چنین خیالی را هم از اول بر روی دل عاشق فراز می کند و شکاف و روزنه های باقی نمی گذارد، از این رو سائلک را آن بهتر که دل به عشق حق سپارد که زنده جان بداند است و هرگز زوال را بدو راه نیست و پیوند خاطر از محبت مایهوا بگسلد که زنده گیش عاریت و در معرض فنا و زوال است و بر این باور چنین انگشت ناکید می گذارد:

عشق آن زنده گزین کو باقی است
کز شراب جعفری است سانی است

[مثنوی، ۲۱۷/۱]

پس از این تمهید، اکنون به نقل شواهد صورت و معنی در دوران خواجه کرمانی می پردازیم:

صورت او معنی لیس و فجور معنی او، صورت کلب و ذقل	صورتی در عین معنی، جوهری فرد از خزش اختری بر انقلاب و مشعلی بر اضطرار	مشق مجاز در زه معنی حقیقت است عشق آنچه پیشی اهل حقیقت، تجارز نیست
۱۸۲ /	۹۳ /	۶۲۰ /
جان فروشان رو عشق تو لوم عجباند که به صورت همه جسماند و به معنی جاناند	گر به صورت ساکن در مقام میزند سالکان راه ایمان را به معنی دجرم	معانی که مصور شود و صورت دوست ز من میرسد که آن در بیان نس گنجد
۲۸۷ /	۹۷ /	۶۶۳ /
ز معنی تیسیم خالی به هر صورت که میبینم به صورت تیسیم مایل به هر معنی که می دانم	کن به هر صورت هم چون یادبان دل را به یاد از برای آنکه در حرای معنی لنگرم	مفارت نشود مرتفع به پدید منازل که پند در ره معنی نه مانع است و نه حایل
۳۳۱ /	۹۸ /	۶۹۵ /
ظل تصور نمی کند که توان دید صورت خویش مگر به دیده معنی	منظور، عین ناظر و ناظر همه نظر صورت همه معانی و معنی همه بیان	اهل معنی از چه رو انکار صورت کرده اند زانکه صورت را همه گنج نهانی یافتیم
۲۵۶ /	۱۱۰ /	۷۱۲ /
ترک صورت کن اگر عالم معنی طلبی کوسه منزلت زن، اگر ملک کبرا طلبی	اگر بدخواه اشتد دل، کند دهری بر معنی بیاگر بر همین صورت فرما اشتر و هجره	مفارتت مصور کجا شود که به معنی میان لیلی و مجنون نه مانع است و نه حایل
۳۶۰ /	۱۱۵ /	۷۲۲ /
گر نه ماری به چه معنی نروی از سر گنج ورنه ظلی به چه رو صورت معنی طلبی	به همساختنای دل را ضیافت کن که در معنی به شوهر طایران جان کند آنجا مگر روانی	خواجه گدا کسی که مالک ملک فاعلت است شاه جهان به عالم معنی گدای اوست
۳۶۰ /	۱۲۵ /	۲۰۵ /
کجا به صورت و معنی به چشم ظل در آیی که هست حسن و جمالت، و رای صورت و معنی	حضور معنوی پیش، گر از صورت شوی غایب پیشای سردی با من، گر از هستی شوی فانی	معانی که در آن صورت دل افروز است ز من میرسد که آن در بیان نمی آید
۳۶۱ /	۱۲۶ /	۲۳۹ /
چو تو صورتی ندیدم همه سر به سر لطافت چو تو صورتی نتواندم همه سر به سر معانی	قلم در حرف صورت کش که تا در صکت معنی همه آسرا غیبی و از لوح دل فروخوانی	خواجه گدای در گو اریاب نظر باش آنها که مطلق اند به معنی توانگرند
۳۶۵ /	۱۲۶ /	۲۴۲ /
تا بر ایوان سخن، صورت معنی نقش است صورت نام تو نقش است بر ایوان سخن	در صورتش معنی و در سیرتش چنین انوار ایزدی و صنایع پیچری	که جهان صورت است و معنی دوست در به معنی نظر کنی همه اوست
۳۸۱ /	۱۲۷ /	۵۰۲ /
در عالم صورت، آنچه هجر است در عالم معنی اتصال است	ز صورت تو کند نوید معنوی حاصل دل شکسته که هم سالک است و هم مجذوب	بر تکلم یک به یک با اهل معنی در حدیث بر تلفظ جمله با اهل معانی در بیان
۳۹۵ /	۲۰۹ /	۵۸۹ /
پلی صورت بود عنوان معنی نه این صورت که سر تا سر صانی است	گنج معنی که طلسم است جهان در راهش چون به معنی نگری این دل و روانه حالت	معنی او شمع صورت را فروغ صورت او جام معنی را خراب
۴۰۱ /	۲۰۹ /	دیوان / ۱۹
آن را که بود عالم معنی سخنش دیدم به صورتی که ز عالم غیر نشاست	اهل معنی را از او صورت نمی رند فراق وانکه این صورت نمی رند، ز معنی خاقل است	در انعام به صورت و گنج معنی ام در انعام به معنی و شمع ملزوم
۴۰۸ /	۲۱۲ /	۷۰ /
اگر در عالم صورت فراق است به معنی پا تو ما را اتصال است	این چنین صورت گر از آب و گل است چون به معنی پیگری جان و دل است	اگر چه کوسه سلطانی زخم در عالم معنی بُرد محصول از مجموع اشیا اشتر و هجره
۴۱۰ /	۲۲۷ /	۱۱۲ /
چشم صورتین بیند روی معنی را به خواب زانکه در هر کان در و در هر صلف دُر دانه نیست	به حقیقت نه مجاز است به معنی دیدن صورتی ترا که در او نور حقیقت پیداست	ز می به صورت و معنی چو مردم دیده مزین کرده صورت نگار مردم چشم
۴۱۳ /	۲۲۹ /	۷۸ /
اهل معنی را که از صورت لیزا کرده اند هر نفس در عالم معنی خای می زند	چون دلم را نور معنی و ضمای می کند در رو صورت گرم ز جبر نیاشد گو بپاش	مدمم پروانعام، اما به صورت طوطی ام از مگس دارم نژاد، اما به معنی شب پریم
۴۲۸ /	۳۰۶ /	۸۲ /